

۱

تورا  
جایی قرار گذاشته‌ام  
که همیشه دیر می‌شود

و ساعت

آن قدر زیر باران

به انتظارت زنگ زده

که کوک نمی‌شود

زمان

صندلی غمگینی است

که در پارک نشسته

ما هیچ وقت

برای دیدن هم

جوان نبودیم

۲

سایه‌ات

بر پیرهنم می‌افتد

وقتی بر استوای تنم

عمود می‌تابی

یا گاهی که گریه‌ات می‌گیرد

مثل تکه ابری مغرور

ایستاده بالای سرم

نمی‌باری

تو همیشه بلندتر از منی

که افتاده

خشک می‌شوم

ترک بر می‌دارم

و بر شیارهای لبم

کاکتوس غمگینی

گل می‌دهد

بوسیدنت سخت است

این بیابان

هر روز طوفان می‌شود

۳

حق با قصه‌هاست

با حسنی

که عاشق مرغش بود

با کلاغ پیر

که از خانه می‌ترسید

ما پنیر نداشتیم و گول خوردیم

بوسه‌ها مان

هر روز کبودتر می‌شد

شاهزاده در سطر اول

نیامده عاشق شد

عشق بازی‌اش رسید تا ته تاریخ

و من

که قهرمان خوبی نبودم

دارم توی قصه‌ای که شبیه من نیست

می‌روم

توی خانه‌ای که شکلاتی نیست

چای تلخ دم کنم